



# خاطرات

## ماشاءالله خان کاشی

### ۱۷

نایب حسین کاشی (نفر نشسته وسط) با اتفاق  
ماشاءالله خان، پسرش. و گروهی از یاران متفق خود...

ما را از ورود ممنوع ساختند ما هم لابد دست به جنگ گشودیم، تا قریب غروب از دو طرف صدای شلیک تفنگ بلند بود دستور دادم توپ را به قلعه بسته و چند تیر توپ هم به سنگر آنها زدیم از آنجا تیکه دلیجان قلاع محکمه دارد و اکثر اهالی در آن قلاع متمکنند و به سبب دوستی و دشمنی که در میان آنها است اغلب اوقات بین دو دسته نزاع است و به جنگ مشغولند تصرف در آنجا خیلی دشوار است در ضمن اینکه مشغول محاصره دلیجان بودیم خبر آوردند که ابوالقاسم خان بختیاری با جمعیت و سوار بسیار از دنبال ما می آیند لذا صلاح در ماندن و محاصره دلیجان ندانسته شب از آنجا حرکت به دودهک نمودیم فردای آن روز ابوالقاسم خان و سوارهایش از راه رسیدند و در کوهی که برابر دودهک بود سنگر ساختند یک روز و یک شب جنگ در میان بود دو نفر از آنها مجروح و یک نفر کشته شد از ما هم یک نفر تیردار شد.

روز بیستم ما به عزم راونج از دودهک سوار شدیم و همین که مقداری دور شدیم به یک دفعه ابوالقاسم خان و سوارانش به سوی ما یورش آوردند من شش نفر سوار را به جنگ آنها ماء مور ساختم این شش نفر بلا درنگ اسب ها را از جا جهانیده و بر آنها حمله بردند و بالجمله اول آنها را شکست دادند و بقدر یک فرسخ عقب نشانیدند و برگشتند مجدداً "

آنها حمله آوردند. و مغلوب شدند دفعه سوم به طور سختی حمله آوردند الحق سواران ما هم مردانه وار به طرف آنها تاختند قریب نیم ساعت سواره مشغول جنگ بودند عاقبت چند نفر از آنها کشته و مجروح شدند و مغلوب و مقهور برگشتند و رفتند ما هم از آنها براونج رفتیم و روز دیگر از آنها به کرم حکان و از آنها به جاسب آمدیم زمانی که کاشان بودیم چند نفر از روساتراق آمدند نزد ما و تمنا کردند که ما نراق نرویم به شرط این که از نراق سیورسات برای اردوی ما بفرستند ما هم منتقل شدیم در این موقع که در جاسب بودیم قاصدی به نراق فرستادم که سیورسات بفرستند آنها به وعده خود وفا ننموده و اعتنائی نکردند لذا ما از جاسب رفتیم نراق و دو شب در آنجا بودیم از آنجا رفتیم کرچار و مشهد از طهران راپورت رسید که سردار فاتح بختیاری با سوار بسیار و دو عراده توپ ما مور ما شده و عنقریب می رسند شب با پدر و برادران انجمن ساخته در این خصوص مشاوره و تبادل افکار نمودیم پدرم که با وجود کهولت و کثرت سن میدان جنگ و رزم را ایوان عسرت و بزم می داند. عرش توپ و تفنگ را نغمه تار و جنگ می پندارد رای داد که باید با کمال حدیث در مقابل دشمن ایستاد و مردانه کوشید و کشت یا کشته شد یکی از برادرانم گفت نظر من این است که وقتی که اردوی بختیاری به ما نزدیک شدند من جمعیتی برداشته سیخون بر آنها میزنم و به کلی قلع و قمع آنها می نمایم قورخانه و توپ خانه آنها را بر داسه و می آورم دیگری گفت عقیده من این است که یک دسته از سواران کاری انتخاب نمایم و در سر راه آنها در حائثی که گذرگاه آنها است در کمین بنشینیم وقتی که بدانجا رسیدند بناگاه بر آنها شلیک کنیم و جمعیتشان را مقتول و متفرق سازیم. من در آن میان ساکت بودم و آراء آنها را استماع مینمودم چون تمام آراء و افکار خود را اظهار داشتند از من رای خواستند گفتیم عقیده من بر خلاف تمام است من می گویم که گرهی که به دست کتوده شود رحمت دندان دادن خطاست خون ریزی خلاف رسم انسانیت و انصاف است مگر در مقام دفاع و نبودن حاره و نا ممکن است شرافت خود را نباید به خون نفس آلوده ساخت با این مردم نه عداوت فطری داریم و نه دشمنی دینی همه اولاد یک آب و خاک هستیم هر یک نفر که کشته شد یک نفر از برادران دینی ما کم می شود و به اندازه یک نفر آبادی وطن ما کشته می شود رفتن ما از ماندن و دست به خون برادران خود آلوده کردن هزار بار بالاتر و بهر است همان به که تا ممکن است از برابر آنها کناره کنیم و بی سبب باعث انلاف نفوس نسویم پدر و برادران بیانات مرا تصدیق کردند و به قول و رأیم تسلیم شدند روز دیگر از آنجا کوچ کرده رفتیم به سده برزک و از آنجا رفتیم به نطنز و از آنجا به اردستان و شهراب بعد بدین قرار رفتیم به حندق و از حندق تهیه دیده به سمت بیابانک رهسپار شدیم. چون خبر حرکت ما به اهل بیابانک رسید اهالی هم عهد شدند و عموماً "هم قسم

شده سنگر بندی کردند و محاربه و مدافعه با مارا سخت کمر بستند در ایام عاشورا ۱۳۳۰ رسیدم به ایراج اهل ایراج در قلعه متحصن شدند و شروع به شلیک تفنگ کردند سواران ما قلعه آنها را محصور و به انداختن فشنگ مشغول گشتند در مدت دو روز آن قلعه محاصره و گرفتار بود همین ایام بود که روسها به دولت ایران اولتیماتوم کرده بودند و قشون به تبریز و قزوین ورود کرده در طهران و سایر بلاد ایران اغتشاش و تعطیل عمومی شده دشمنان دین اسلام و وطن فروشان بی ننگ و نام که دین را به دیناری سودامی کنند به طمع مال و خوشنودی اجابت آتش فتنه را پیوسته دامن می زدند و ایران دوستان حق پرست دایم دست نأسف و غم بسر می زدند در این وقت خصمان و هموطنان ما که در طهران بودند و همواره در دشمنی ما کوشش می کردند و دایم دولت را به خصومت با ما وادار می نمودند. وقتیکه اوضاع مملکت را ایسن گونه دیدند و کشتی دولت اسلام را بغرقاب فنا نزدیک یافتند منازعه با ما را یکی از اسباب معظمه انقلاب ایران دانسته بزعم دشمنان در دوستی با ما عهد بستند و برای اصلاح این مفسده دامن همت کمر زدند. به خدمت حضرت آقای آقا سید حسن مدرس اصفهانی دامت برکاته که وجود محترمش بزرگ آیت یزدان و اعظم حجت الاسلامهاست که در علم و عمل طاق و در قدس و زهد و ورع یگانه آفاق است رفتند در آن وقت وجود محترم ایشان یکی از آن پنج نفر طراز اول منتخب شده بودند.

آن بزرگوار به رعایت حقوق ابوت که نسبت به عموم مسلمانان و مرحمت مخصوص که از قدیم الایام در حق ما داشته دارند مسئول آنها را اجابت و انجام این امر را هم قبول فرمودند. ایران در خطر است و در حفظ و حراست مملکت اسلامی باید کوشید و همچنین ایران در خطر و دین اسلام در تزلزل است شخص مسلمان و تابع قرآن باید امروز با تمام قوا در حفظ مملکت اسلامی بکوشد و یاری دین محمدی بکند و گرنه کار از دست می رود اکنون دولت سه شما تاءمین داده معجلا " برای انجام کار اصلاح و قبول خدمت به کاشان مراجعت کنید تا تکلیف شما در آنجا معلوم شود. از قضا در آن هنگام محاصره ایراج این تلگراف به ما رسید از وصولش بی اندازه مسرور و مشغوف شدیم حسب تکلیف عده خود را برداشته و از جنگ با ایراج دست برداشته به اندک آذوقه و تدارک به سمت کاشان روان شدیم شب و روز علی الاتصال در حرکت بودیم به واسطه کمی آذوقه چهار صد اسب در راه از ما هلاک شد خود ما به اندک قوت گذران می کردیم. وطی طریق می نمودیم تا آنکه با هزار زحمت و مشقت خود را به شهراب رسانیدیم و ورود خود را تلگرافا " به طهران و کاشان خبر دادیم و کسب تکلیف نمودیم. از آن طرف چند نفر از هموطنان که در حق ما تغییر مسلک داده و اصلاح کار را داوطلب شده بودند برای انجام این امر از طهران به کاشان آمدند و با رؤسا و بزرگان

شهر در این خصوص مذاکره کرده تمام رابا خود متحد و هم قدم نمودند و آنگاه مطلب را به سردار ارشد حکمران کاشان و نظنز معروض داشتند و از او استمجاز نمودند آن سردار بختیار و آن یکتا مرد روزگار که وجودش جوهر شجاعت و غیرت و قلبش مظهر درست قولی و صداقت است با آنکه به واسطه مختصر جنگ ما با پسرش صولت الملک خاطرش از مارنجیده بود با نهایت بی غرضی از راه مأل اندیشی این رأی را تصویب و این مهم مشروع که مایه آرامی مملکت و موجب راحت و آسایش ملت است بر ذمت همت خود قبول فرمود و چند نفر از اشخاص محترم معروف کاشان را به نزد ما فرستادند .

حضرات آمدند باردستان من مقدمشان را خیلی عزیز و محترم داشتم و از روی مهر و محبت با ایشان سلوک نمودم و از گذشته اصلاً سخن نگفتم پس از دو سه روز مصاحبت و استحکام پیوند و موافقت در مقام اظهار مقصد بر آمدند و از مصالحت و مسالمت سخن به میان آوردند و گفتند خلاصه مطلب و مقصد ما آن است که نخست با هموطنان خود اصلاح کنید و آنچه در دل دارید بریزید و آنچه با شماها بدی کرده اند بگذرید دیگر آنکه در تحت اطاعت اوامر دولت بر آئید و قبول خدمت کنید و پیرامون مخالفت نگردیدو بیائید در وطن خود آسایش کنید و هموطنان خود را آرامش دهید . من در جواب گفتم— آقایان اولاً " من از شماها کمال تشکر دارم و این زحمت شماها را منت پذیرم و از هر یک شماها عذر مخصوص می خواهم ثانیاً " در باب اصلاح و قبول خدمت بر همه شماها معلوم است که از ابتدا من با کسی طرف نبودم و هوای سرکشی و طغیان بر سر نداشتم چند نفری از روی غرض شخصی مرا دنبال کردند هر چند التماس کردم بر عداوت افزودند خانه و مستغلات مرا خراب کردند هشت نفر از بستگان مرا کشتند مکر تدارک کشتن خودم را دیدند خدا نخواست عاقبت مرا مجبور کردند به یاغی گری و طغیان و بدین وسیله قسمتی از مملکت را خراب و خلعش را به فقر و پریشانی دچار ساختند این همه نفوس را به کشتن دادند این همه ضرر به دولت زدند در مدت پنج سال ما را در بیابانها و کوهها در به در نمودند .

ولی امروز با این که زیاد از هزار سوار یا رکاب که تمام جنگ دیده و کار آزموده و قوی بِنجه هستند دارم و استعدادم کامل است به خود مغرور نبوده و به خون ریزی و فتنه سازی مایل نیستم و از روی شوق و رغبت بلکه با نهایت امتنان به صلح و سلم حاضرم .

در صورتی که دولت متبوعه به من تامین بدهد و اطمینانم بخشد در انجام خدمت مرجوعه دولت به جان می گویم و از جان فشانی در راه وطن عزیز دقیقه دریغ نمی دارم اینست هر نقطه از نقاط مملکت را از من بخواهید با نهایت سهولت و آسانی در اندک زمانی از عهده بر می آیم حنان که مایه عبرت دوست و دشمن شود زیرا که چون آفتاب در نظرم روشن است

که عزت و دولت و راحت منوط به استقلال وطن ماست همین که فتنه و فساد در مملکت زیاد شد وطن دست خوش دشمن می شود و استقلال پایمال بیگانه می گردد. آن گاه رشته قومیت و ملیت ما پاره و عزت و شرف ما به کلی تمام می شود و رشته عبودیت اجنبی به گردن ما می افتد در این صورت حاضرم هستی خود را در راه خدمت به وطن بذل کنم دیگر آن که کسانی که با من دشمن بوده اند و امروز طلب اصلاح می کنند از روی واقع و حقیقت آنها را عفو کردم و من بعد با آنها چنان سلوک خواهم کرد که باعث حسرت دوستانم شود. حضرات مصلحین از استماع این بیانات صدا به تحسین و آفرین بلند کردند پس از آن هم عهده همراه شدیم و پیوند دوستی ووداد پیمان را محکم نمودیم آن گاه حرکت به کاشان ما را تمنا نمودند روز دیگر با جایت مسئول آن ها از اردستان کوچ کردیم و منزل به منزل رفتیم تا به فین کاشان رسیدیم سه شب در فین بودیم بعد از آن چند روز رفتیم به اطراف دهات و گردش کردیم. پس از دوازده روز وارد پشت مشهد کاشان شدیم اهل مشهد از شریف عالی ودانی به استقبال ما بیرون آمدند همچنین سردار ارشد کسان و مقریان خود را به استقبال فرستاد و اهالی از ورود مانهایت شفق و سرور داشتند عموم اهالی ما را دیدن کردند سردار ارشد نیز پسرش صولت الملک را به دیدن ما فرستاد الحق این سردار با شرف ما را از محبت های خود شرمسار ساخت. (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۵۱

چه بیبندی می توانند داشت! آنچه عیان است و محتاج بیان نیست اغلب این نوع تحصیلکردگان و فضلان نه تنها با آداب و معارف بومی و سرزمینی بی اعتنا به بل از زبان و ادب پارسی چندان که باید مایه بی نیند و خنه اند. اینان با آشنائی به زبانهای اروپائی تاروپود معارف و علوم را چون دیگر کالاها ناسره و ناسخته به اقتباسی ناموزون بل تقلیدی مبتذل رواج می دهند. و صدمت این قوم بر فرهنگ و معارف ایرانی چنان سنگین و شکننده است که هجوم مغول و تاتار نیم چندان زیان نداشت چه آنها تسلیم نظامی و ویرانی روبه نظام ملی بودند و این یک تسلیم بلا شرط فرهنگی و فکری و قبول استیلاء همه حائسه بیگانگان است فلمثل هذا فلتذرف الدموع و لیصرخ الصارخون و یضح الضاحون و یعج العاجون ...

من ظوماری از فضایح اشتباهات این فضلالی متجدد گرد آورده بودم و وقتی گران بر سر این کار صرف کرده تا آن را نشر کنم. سه ماه پیش که از سفر تابستان باز آمدم انا تک محقر خود را از اسباب و لوازم خالی یافتم. بحمدالله دنیاوی چیزی ندارم که مایه اندوه گران باشد و جبران آن نتوانم فالحمدلله اولاً و آخراً.

دلیل قافله راهم تعافلی باید که بی نصیب نمانند فاطمان طریق ا